هوالعليم

ویژگیهای عارف کامل

قسمت اول

برگرفته از آثار:

حضرت آیة اللّه الحاج سيّد محمد محسن حسيني تهراني

قدّس سرّه

بسم الله الرّحمن الرّحيم‏

الحمد للّه ربِّ العالَمين

وصلَّى اللهُ على محمّدٍ و آلِه الطّاهرين‏

ولعنة الله على أعدائهم أجمعين‏

مناسب است مشخّصات و خصوصيّات و متميّزات روحى يك عارف كامل و سالك واصل بيان شود و امتياز او از ديگران در هر رتبه و سعه وجودى كه هستند، روشن گردد.

# شاخصه اوّل: إشراف كامل عارف واصل بر مشاهدات خود

اوّلين خصوصيّت استاد كامل و عارف واصل اين است‏كه بر آنچه ديده و با عين شهود آن را لمس و مشاهده نموده است، اشراف كامل دارد، و هر آنچه را كه در اين مورد از او سؤال شود مانند آفتاب پاسخ خواهد داد. و از آنجا كه نفس او با در گذشتن از همه عوالم غيب و أسفار أربعه، جميع آثار و خصوصيات آنها را در وجود خود حيازت و تمكين نموده است، إخبار و حكايت او از كيفيّات و خصوصيّات، إخبار و حكايت و نقل كتابى و مطالعه‏اى و قرائتى نمى‏باشد، بلكه إخبار از ما فى الضمير و آنچه‏ در وجود او تحقّق يافته است مى‏باشد. هم‏چنان‏كه يك فرد گرسنه از كيفيّت حال خود و يك فرد مريض از خصوصيّات مرض خود و يك شخص از صفات و ملكات خود خبر مى‏دهد و حكايت مى‏كند، شخص مريض براى بيان كيفيّت ناراحتى خود لازم نيست به كتاب و يا مجلّه‏اى مراجعه كند و يا از كسى استفسار نمايد، او از درون خود شرح ماوقع را بازگو مى‏نمايد.[[1]](#footnote-1)

## فردى كه خود به حقايق توحيدى دست نيافته، نمى‏تواند بيانگر آن باشد

و بر همين اساس اگر فردى بخواهد حقايق توحيدى و كيفيّت نزول نور وجود در مراتب تعيّن و تقيّد و عوالم اسماء و صفات و كيفيّت تحقّق اراده و مشيّت حضرت حقّ را در تكوين عوالم وجود بيان كند، بدون آنكه خود با وجود و ذات خود به كُنه و باطن و سرّ و حقيقت اين مسائل رسيده باشد، همچو آن دايه‏اى را ماند كه بخواهد اداء و تقليد مادر فرزندمرده را درآورد؛ و به خوبى سرّ و لبّ قضيّه در اطوار و حركات و كردار او مشاهده خواهد شد و مجازِ او براى افراد واضح مى‏گردد و حكايت او از واقع، جنبه حكايى و مبرّزيّت نخواهد داشت و اعوجاج در بيان و اضطراب در عبارات و خلط بين مراتب در كلام او مشهود خواهد شد؛ و كسى كه مختصر اطّلاعى از اين مبانى و معارف داشته باشد فوراً مى‏تواند جلوى او را سد كند و راه را بر او ببندد و او را در عبارات و الفاظ به گِل بنشاند.[[2]](#footnote-2)

## اتقان و استحكام كلام عارف حقيقي

عارف حقيقى و واصل كامل در سخنانش چنان استحكام و اتقان و قوام وجود دارد كه اگر كوه‏ها از جاى بلرزد او در كلامش نخواهد لرزيد، و اگر تمام عالم در برابر مطالب و مبانى او بايستد او يك‏تنه خواهد ايستاد. هيچ كس در هيچ مرحله‏اى نمى‏تواند او را در مبانى و مطالبش محكوم نمايد و حجّت او را ابطال كند. امكان ندارد فردى پيدا شود و مطلبى متقن‏تر و محكم‏تر و پابرجاتر از مطلب او به بازار آورد. او در مقابل استدلال تمامى مستدلّين همچو كوه، مقاوم و پابرجاست، بزرگ‏ترين و خبيرترين از علما و فلاسفه و عالمين به عرفان نظرى نمى‏تواند او را محكوم وحجّت او را باطل گرداند.[[3]](#footnote-3)

## تقليد كوركورانه در مكتب ولايت راه ندارد

در مكتب ولايت، محور و اساس هر حركتى بر پايه حرّيت و اختيار و اراده و انتخاب احسن و اصلح استوار بوده است، و تقليد كوركورانه به عنوان اصلى‏ترين دشمن معرفت و فهم و تفكّر و رشد و تزكيه مطرح مى‏باشد. در قرآن كريم خداى متعال با تمام توان به ستيز و مقابله با اين عامل ركود و رَخوت و جمود و جهل و ضلالت برخاسته است.[[4]](#footnote-4)

در هر موقفى كه تقليد پا بگذارد عقل و درايت و صلاح و سِداد، رخت برمى‏بندد و جاى آنها را سرگشتگى و حيرت و دلهره و ترديد و گيجى و منگى و حركتِ عن‏عمياءٍ، و بالمآل خسران و نابودى و از دست دادن استعدادات و قابليّت‏ها مى‏گيرد.

كلمات اولياى الهى و عارفان واصل و علماى بالله چون ستاره‏اى درخشان، خود حكايت از واقعيّت و وضوح باطنى خود مى‏كند، و عبارات آنها خود گوياى حقيقت واضح و روشن آنهاست، و همچون قضايايى كه قياساتُها معَها است، خود پرده از سرّ درون و انكشاف ضمير خود برمى‏دارد، و براى افرادى كه تا حدودى به معارف الهيه و مدارج كمال و مراتب توحيد واقف‏اند جاى هيچ‏گونه شكّى را در صدق و انطباق اين عبارات با واقعِ خود باقى نمى‏گذارد.[[5]](#footnote-5)

## كلام اولياي الهي روح بخش وبهجت آور است

لذا انسان مشاهده مى‏كند كه كلام آنان داراى روح و حيات و نورانيّت و بهجت است، و شنيدن يا قرائت مطالب آنها اثرى عميق در نفس انسان باقى مى‏گذارد و با حقيقت و سرّ انسان نجوا مى‏كند و بر كالبد بى‏جان و مرده نفس، روح حيات و زندگى مى‏دمد و به انسان اميد مى‏بخشد. و اگر انسان حتّى چند بار آنها را مطالعه كند گويى تا به‏حال آنها را نخوانده است، و هر بار مطلب جديد و افق تازه‏اى منكشف مى‏شود. [[6]](#footnote-6)

به عكس در مورد ساير افراد گرچه به مراتب عاليه علمى نيز ارتقا يافته باشند، تمام علوم و مدركات آنان صورى است، از اين كتاب و آن كتاب جمع‏آورى نموده‏اند و در قواى ذخيره و ذاكره خود حفظ و ضبط نموده‏اند، و منظور آنان صرفاً تجمّع مطالب و استفاده در مجامع و سخنرانى‏ها و سمينارها و مجالس بحث و وعظ و درس و خطابه بوده است.[[7]](#footnote-7)

# شاخصه دوّم: گفتار انسان كامل فقط بر محور توحيد بوده و از آن تنازل نمى‏كند

دوّمين خصوصيّت در كيفيّت روش و گفتار اهل توحيد اين است كه: دعوت آنها و تبليغ و گفت‏وگو و معاشرت و صحبت با افراد بر اساس و محور توحيد است و از آن به ساير جهات و مراتب اسماء و صفات تنازل نمى‏كنند، و اين مسأله كاملًا طبيعى و مطابق با اصول مى‏باشد.

طبيعى است هر فرد در هر مرتبه‏اى از مراتب رشد و كمال بوده باشد طبعاً گفتار و كردار او حاكى از همان مرتبه و عكس العمل بروزات و ظهورات همان مرحله است. و از آنجا كه عارف كامل حقيقت را فقط در توحيد و معرفت شهودى حضرت حق يافته است و باقى مراتب را در اسماء و صفات مادون آن مرحله مى‏داند، طبيعتاً گفتار و عمل او تماماً سوق و ميل به آن سو و آن وجهه دارد و ابداً نمى‏خواهد از آن رتبه به ساير مراتبِ بروزات و ظهورات تنازل نمايد، و اين تنازل را هم براى خود و هم براى ديگران خسران و اتلاف‏وقت مى‏پندارد. او وجودش همان‏طور كه مندكّ در ذات احديّت گشته است، آثار وجودى او نيز تماماً در همان راستا و بر همان محور چرخ مى‏زند و در تمام اطوار وجودى او توحيد تلألؤ و نورافشانى مى‏كند و او را به هيچ مرتبه مادونى معاوضه نمى‏كند و رضايت نمى‏دهد.[[8]](#footnote-8)

## دعوت عارف كامل به توحيد ذاتي و فناي محض است

آنچه كه از يك عارف كامل و ولىّ خدا در اطوار حيات و ارتباط با افراد ظهور مى‏نمايد تماماً سوق و حركت و تشويق به نقطه عُليا و بالاترين مرحله از عبوديّت است، كه از آن به توحيد ذاتى و تجرّد محض و فناى ذاتى تعبير مى‏شود، و از اين نقطه هيچ‏گاه در مجالس و سخنان و آثار خود تنازل نمى‏كند.

اختلاف بين اين دسته از عرفاى الهى و بين ساير بزرگان از اهل كشف و شهود- به حسب مراتب كمال و ارتقاى آنان- در اين است كه اين گروه از اولياى الهى و عرفاى بالله به واسطه انغمار در حقيقت ذات و اندكاك در مرتبه هوهويّت حقّ، خود متبدّل به همان حقيقت و متشأّن به شئون ذات گشته‏اند؛ و لذا آثار مترشّحه از وجود آنان و ظهورات و بروزات از نفس ايشان همان آثار و ظهورات و بروزات حضرت حقّ است كه در كتاب مبين (قرآن كريم) به منصّه وجود رسيده است.[[9]](#footnote-9)

هم‏چنان‏كه خداى متعال همه سخن و گفتار خود را در قرآن كريم و يا در احاديث قدسى متوجّه توحيد مى‏نمايد و به اندازه سر سوزنى از مرتبه توحيد و شئونات آن به آثار و شئونات غير خود در مراتب تعيّن تنازل نمى‏نمايد، و براى هيچ مخلوقى و لو رسول خاتم صلّى الله عليه و آله و سلّم به مقدار ذرّه مثقالى حيثيّت استقلالى و وجود مستقل قائل نمى‏باشد، و با صفت قهّاريّت و جنبه غيرت‏ خود چنان مى‏تازد كه احدى را تاب عرض اندام و لو به مقدار بال پشه‏اى در قبال كبريائيّت و جبروتيّت و عظمت و غناء او باقى نمى‏ماند، همين‏طور عارف كامل و ولىّ خدا در همه سخنان و مواعظ و مجالس و نوشتجات، سخن از توحيد و شئونات توحيد و آثار توحيد و اتّجاه به سمت توحيد دارد، و ابداً از اين مرتبه به ساير مراتب مادون تنازل نمى‏كند؛ زيرا حيثيّت او متحيّث به حيثيّت حضرت حقّ شده است، و وجود او متحوّل به وجود حضرت حقّ شده است، و ذات او متذوّت به ذات حضرت حقّ شده است.[[10]](#footnote-10)

## حقيقت توسّل در ديدگاه عارف

ديدگاه يك عارف نسبت به امام عليه‏السّلام ديدگاه آلى و مرآتى است نه استقلالى، و آنچه در آينه نمايان مى‏شود از آنِ حضرت حقّ است نه مربوط به امام عليه‏السّلام؛ زيرا امام عليه‏السّلام از خود چيزى ندارد و به اندازه سر سوزنى نمى‏تواند سهمى از اين ولايت را براى خود بردارد، حال اين ولايت در هر آينه و مظهرى كه جلوه نمايد- چه امام عليه‏السّلام و يا غير امام- از آنِ خداى متعال است، نه مربوط به آن مظهر.[[11]](#footnote-11)

در ديدگاه عارف، توسّل به امام عليه‏السّلام عين توسّل به خود حضرت حقّ است، و در اين توسّل خدا را مى‏بيند و اثر خدا را مشاهده مى‏كند و ولايت خدا را ادراك مى‏كند و اثر را از او مى‏بيند و امام را واسطه مى‏داند، واسطه‏اى كه از خود هيچ ندارد و در قبال ولايت حقّ صفر است و همه حقّ است و بس.

امّا ساير افراد اين‏چنين نيستند. براى امام عليه‏السّلام در وجود خود حسابى جدا باز كرده‏اند و راه خود را به سوى خدا بسته و به امام عليه‏السّلام گشوده‏اند و خدا را در مرتبه‏اى به دور از ادراك و دسترسى بشر انداخته و خود را به ريسمان و حبل عنايت امام عليه‏السّلام آويزان نموده‏اند، و تصوّر نموده‏اند كه از اين طريق راهى به درون ولايت باز مى‏كنند وخود را مشمول لطف و كرامت صاحب ولايت قرار مى‏دهند. غافل از اينكه آن امامى كه با اين ديدگاه به او توسّل شود امام نيست، بلكه مخلوق تخيّلات خود آنهاست؛ و آن ولايتى كه به نظر استقلالى و موضوعى بر آن نظر شود ولايت نيست، بلكه توهمّات و اوهام است و ساخته و پرداخته ذهن است، نه منطبق بر حق و واقع.[[12]](#footnote-12)

## موحّد واقعى تطوّر حالات و دگرگونى مقامات را به حق نسبت مى‏دهد

در آيات قرآن دعوت، دعوت به توحيد است نه به امور ظاهرى و گذرا. همه امور در تبدّل حالات و اختلاف مقامات به حضرت حق نسبت داده‏مى‏شود، و طرفين در قضيّه براى يك موحّد تفاوتى ندارد؛ زيرا هر دو طرف را مشيّت الهى و تقدير حق مى‏داند و به ظاهر توجّه نمى‏كند، بلكه به تكليف و وظيفه عمل مى‏كند. براى او عمل به تكليف با علم به عدم وصول به نتيجه به همان اندازه مرغوبٌ إليه و جالب است كه علم به حصول نتيجه و غايت و هدف داشته باشد.[[13]](#footnote-13)

## نزد عارف رؤيت ظاهرى امام عليه‏السّلام غايت مراد نيست‏

ديدن ظاهرى امام عليه‏السّلام در مكتب عارف و اهل توحيد راهى ندارد. او دعوت به باطن و ولايت امام مى‏كند، و معرفت حقيقى امام عليه‏السّلام، نه شناسنامه‏اى آن را تبليغ و ترويج مى‏دهد. اين همه رواياتى كه دلالت بر زيارت ائمّه عليهم‏السّلام با معرفت و شناخت حقيقى آنان است به چه مقام و موقعيّتى هدايت مى‏كنند و دلالت مى‏نمايند؟ در اين رواياتى كه ميزان اجر و ثواب بر زيارت ائمّه عليهم‏السّلام بر ميزان قرب و شناخت آنان مترتّب شده است، مگر غير از اين است كه ارزش زيارت امام براساس معرفت است؟[[14]](#footnote-14)

## نگاه اولیای الهی به کرامات و خوارق عادات

اولياى الهى و عرفاى بالله پيوسته شاگردان خود را از توجّه به اين مسائل [كرامات و خوارق عادات] جدّاًبرحذر مى‏داشتند و ابتلا به اين امور را از خطرناك‏ترين مخاطر و مهالك ارتقاى نفس و وصول به ذروه توحيد مى‏شمردند و دامى رها نايافتنى جهت سالكين و رهروان طريق به حساب مى‏آوردند. و پيوسته هشدار مى‏دادند كه انسان اصلًا و ابداً نبايد به‏ اين مسائل توجّه كند و ذهن خود را به اين امور منعطف كند؛ زيرا همان‏طور كه عرض شد نفس آدمى به واسطه ابتعاد از حقايق و عالم معانى نسبت به اين امور برزخى و مثالى و صورى جاذبه و تعلّق بيشترى دارد، و تا در مرحله معرفت و فعليّت قوا به نقطه ثبات و ملكه نرسيده است بايد از تصوّر و تفكّر و كشش به اين امور جدّاً پرهيز نمايد، و خود را آزاد و رها در دامن اختيار و اراده حق بيندازد و صرفاً معرفت ذات پروردگار و لقاى او را طلب نمايد.[[15]](#footnote-15)

بارى، انسان به هر مرتبه‏اى كه بسنده كند مادون لقاى حضرت حق، باز به نقطه اوج عروج نرسيده است، و از لذّت مناجات با محبوب باز مانده و ديدار كعبه مقصود براى او حاصل نشده است؛ و لذا در آيات كريمه قرآن، آخرين مرتبه سعادت و فلاح را لقاى پروردگار مى‏نامد.[[16]](#footnote-16)

## نهايت سعى ائمّه عليهم‏السّلام اين بوده است كه افراد را به سمت توحيد بكشانند

آرى، چنانچه مرحوم والد - رضوان الله عليه - بارها و بارها مى‏فرمود:

تنها و آخرين مطلب و خواست ائمّه عليهم‏السّلام اين بوده و هست كه افراد را به سمت توحيد بكشانند، نه به سمت خود؛ و از آن جامى كه حقّ‏براى خاصّه از برگزيدگانش مقرّر كرده است به كام مواليان و شيعيان خاصّه خود بچشانند.

اين است هدف از امامت اهل‏البيت و قبول ولايت آنان؛ و البتّه هر كس به هر مقدار كه در اين مسأله همّت گماشت و زحمت كشيد و صبر نمود و بر أعباءِ تعهّد و مسئوليّت آن متحمّل گشت، به همان مقدار مأجور و مثاب خواهد بود، و از خوان بى‏دريغ الطاف آنان بهره‏مند خواهد گشت.[[17]](#footnote-17)

# شاخصه سوّم: عارف كامل اشراف كلّى بر عالم وجود داشته، از خطاى در گفتار و كردار مصون است‏

سوّمين خصوصيّت عارف اين است كه: به واسطه اشراف كلّى و ولايى بر عالم وجود همه امور در نزد او حاضر و نسبت به نفوس و مصالح و مضارّ آن احاطه كلّى و حضورى دارد. و به مقتضاى اين مرتبه هر چه را كه براى هر فرد لازم و ضرورى است به او اعطا مى‏كند و از افراط و تفريط در دستورات و برنامه‏هاى عملى به طور كلّى بركنار مى‏باشد.[[18]](#footnote-18)

مرتبه عارف كامل، مرتبه ادراك كلّ‏است؛ يعنى تمامى اشياء در مقابل او حضور فعلى خواهند داشت و به واسطه علم حضورى عارف به اشياء، نفس وجود آنها در حضور و شهود او مى‏باشند، نه صرفاً صورت و عكس ماهوى آنها. و عارف با وجود خود بر همه آن موجودات اشراف خواهد داشت؛ و در اين‏صورت اشتباه ديگر معنا نخواهد داشت.[[19]](#footnote-19)

## دستورات استاد كامل دربرگيرنده مصالح سالك و برخاسته از متن واقع است‏

فرق عارف با غير او در اين است كه عصمت و مصونيّت از خطا و اشتباه در كلام و كردار او در حيطه روابط اجتماعى و مصالح فردى، الزامى است. گرچه ممكن است ولىّ خدا در قضايا و مسائل عادى و روزمرّه متعارف دچار خبط و خطا شود- چنانچه لازمه مقام جمعيّت كه بروز و ظهور صفات عادى بشرى است در او مشاهده شود و اختلاف بين او و مقام معصوم عليه‏السّلام از حيث مقام ارشاد و تشريع و تبليغ در قالب تواضع و ادب به ساحت مقدّس حضرات معصومين عليهم‏السّلام ابراز و اظهار گردد- ولى در آنجا كه پاى صلاح جامعه و يا مصالح واقعى فرد در ميان است و مسأله به صورت استشاره و يا دستورالعمل براى شخص در مى‏آيد، ولىّ خدا و عارف كامل قطعاً آنچه كه خير محض و صلاح حتمى و الزامى‏ شخص مى‏باشد را بيان خواهد كرد، و امكان ندارد در اين مورد- حتّى در يك واقعه- كوچك‏ترين خطا و اشتباهى از او سر زند، چه در مسائل اجتماعى و مملكتى و چه در مسائل و مصالح شخصى و فردى‏.[[20]](#footnote-20)

عارف كامل مواضع درد و مرض را به خوبى و بالعيان مى‏شناسد و تشخيص مى‏دهد و با اشراف كامل داروى مختصّ آن را تجويز مى‏كند؛ در آنجا كه بايد با جمال و سرور و شوق و ابتهاج برخورد نمايد همان را انجام مى‏دهد، و در آنجا كه بايد با قهر و جلال و جبروت و مهميز و تنبيه وارد شود كوتاهى نمى‏كند. در تربيت عارف كامل، شاگرد نه مأيوس و دلسرد و پژمرده مى‏شود، و نه خودسر و لوس و نُنر و راكد و بى‏حركت و معجبِ به خود باقى مى‏ماند. او با حركتى متين و استوار به سمت مقصد حركت مى‏نمايد و به كمال مى‏رسد.

مصالح انسان را بهتر و دقيق‏تر و روشن‏تر از خود انسان تشخيص مى‏دهد و آنچه را كه پيشنهاد مى‏كند عين حق و حاقّ واقع و متن نفس الأمر است‏.[[21]](#footnote-21)

## دستورات سلوكى افرادى كه به كمال مطلق نرسيده‏اند، صدماتى را به بار خواهد آورد

با توجّه به اينكه نفس بشر قبل از وصول به مرتبه فعليّت عقلانى دائماً دستخوش احساسات و عواطف و اعتبارات است و تحوّل و تبدّل نفس با ورود حوادث و مسائل مختلفه امرى طبيعى و بديهى مى‏نمايد، بنابراين تنها نيرويى كه مى‏تواند انسان را از وقوع در مهالك و فتن باز دارد و طريق قويم و صراط مستقيم را به او بنماياند، همانا تفويض امر و تسليم امور به يك عقل منفصل و مربّى حكيم است. و اوست كه با اشراف بر جوانب امر، طريق صحيح و راه مستقيم را ارائه مى‏كند. و اگر اين مطلب مفقود باشد، تعبّد به يك فرد نادان و جاهل و غير متأهّل خطراتى به بار خواهد آورد كه صدها برابرِ خطراتِ بدون تعبّد و انقياد از آن فرد است. و اى كاش انسان در مرحله جهل بماند و در همان مرحله به قوا و استعدادات خود عمل نمايد، ولى خود را تسليم يك همچو فردى غير مسئول و غير متخصّص و غير متأهّل ننمايد، و حكم او را چون وحى منزل به ديده واقع ننگرد و تبعيّت از او را بر خود فرض و حتم نشمارد![[22]](#footnote-22)

## لزوم مطابقت دستورات سلوكى استاد با شرايط روحى سالك‏

بارى استاد سلوك بايد كاملًا به احوال و شرايط روحى سالك توجّه داشته باشد و دستورات سلوكى را براساس همان شرايط انتخاب كند؛ و در غير اين‏صورت يا به كمتر از آنچه كه بايد بپردازد دستور داده و در اين‏صورت استعداد او را خفه كرده و رشد او را متوقّف نموده و عمر او را تضييع كرده است و اين خود چه بسا موجب بروز صدمه و مفاسدى خواهد شد، و يا بيش از ظرفيّت و توان او بر او تحميل كرده كه خطرات و آفات در اين‏صورت بسيار جدّى‏تر و مصيبت‏بارتر است.[[23]](#footnote-23)

# شاخصه چهارم: انطباق كامل گفتار و كيفيّت مشى و مرام و تربيت انسان كامل با قوانين عالم ظاهر

چهارمين خصوصيّت از خصوصيّات عارف كامل اين است كه فعل و گفتار و كيفيّت مشى و مرام و تربيت او با قوانين عالم ظاهر انطباق كامل داشته باشد؛ يعنى در حركات و رفتارش كمتر مسأله‏اى مشاهده شود كه با جريانات عادى و مسائل متعارف عمومى منافات داشته باشد. و اين بدين معنى نيست كه اصلًا در اطوار حيات او اين مسائل به چشم نخورد، بلكه اصل و اساس در طول حيات و زندگى او و ارتباط او با مسائل خارجى بر رعايت آداب و قواعد ظاهرى، همچون ساير افراد از مردم استوار باشد، و به هر ميزان اين مطلب در او قوى‏تر باشد، سعه و ظرفيّت بقاى او از ديگران بيشتر خواهد بود.

## رفتار و كردار انسان كامل خارج از سلسله علل و اسباب نيست‏

و سرّ مسأله در اين است كه: وجود حضرت حق از مرتبه بساطت و صرافت محضه كه در عوالم مادون تنزّل مى‏يابد به تناسب همان مرتبه، آثار و خصوصيّات آن عالم را به خود مى‏گيرد؛ و چون مراتب وجود به حسب شدّت و ضعف و فعليّت و قوّه و مراتب تجرّد متفاوت است، آثار و لوازم آن، متناسب با خود آن مرتبه، با ديگر مراتب متفاوت خواهد شد؛ درحالى‏كه همه‏اين عوالم از نشآت اراده و مشيّت پروردگار است، و خواست و اراده حق بر كيفيّت و كمّيت آن تعلّق گرفته است و اين يك امر تكوينى است؛ يعنى قدرت و قوّتى كه در عالم جبروت مى‏باشد و آن هيمنه و سَطوَت و اقتدارى كه بر آن مرتبه حاكم است در عوالم مادون وجود ندارد، و خداى متعال براى هر مرتبه حكم خاصّ همان مرتبه را وضع كرده است.

و از آنجا كه نظام عالم مادّه و شهادت بر جَرْى و استمرار قوانين طبيعى و ظاهرى است، رعايت اين قوانين چه در امور تكوينيّه و چه در امور اعتبارى و مراودات و محاورات بر اساس قانون و قاعده انتظام و تكوّن و بقاى عالم طبع است. سلسله علل و اسباب در عالم ظاهر به نحوى تنظيم شده است كه حوادث و پديده‏هاى موجود در اين عالم بر آن اساس مستمرّ و پاينده خواهد بود.[[24]](#footnote-24)

## نگاه اولیای الهی به گرفتاری ها و ابتلاءات

مشيّت متقنه الَهيّه در استمرار بقا در عالم دنيا بر اين قرار گرفته است كه امور طبق همين علل و اسباب ظاهرى و فعل و انفعالات جارى شود. و بجاست اگر انسان به مسأله‏اى خلاف توقّع او مبتلا مى‏شود، با توسّل و دعا از پروردگار، خواست و اراده او را در درون و ضمير خود محفوظ بدارد؛ بدين معنى كه اگر مصلحت در مرض است خداوند آن را مقدّر فرمايد و اگر در صحّت و سلامتى است همان تحقّق يابد. و چه بسا مرض بر صحّت، و ضيق بر گشايش، و گرفتارى بر انبساط، و خلاف متوقّع بر متوقّع ترجيح داشته باشد.[[25]](#footnote-25)

در مكتب توحيد و عرفان، مرض و شدّت و ساير ابتلائات با صحّت و گشايش و حصول توقّعات متعارف در يك راستا و در يك خطّ- كه همان نزول مشيّت و اراده حقّ است- قرار دارد و ابداً فرقى بين آن دو نمى‏باشد؛ صورت‏هاى آن متفاوت و باطنش يكى است، مظاهر متفاوت ولى ظهور يكى است. عارف هر دو رتبه را يك مشيّت مى‏داند و به يك چشم به آن نگاه مى‏كند.[[26]](#footnote-26)

امّا در ساير مكاتب براى رفع گرفتارى و مرض ديده مى‏شود كه إعمال رويّه و اراده مى‏كنند، و براى رفع گرفتارى‏ها و شدائد با توسّلات منافى با مقام رضا و تسليم به دفع آن اقدام مى‏كنند. و به هر طريقى مى‏خواهند اين تقدير را از خود و دوستان خود بگردانند و خود را در رفاه و خوشى و انبساط قرار دهند. تو گويى فقط مرض و گرفتارى و شدّت براى غير است و آنان بايد از اين مسأله مستثنى شوند؛ و به عبارت معروف: مرگ براى همسايه است نه اهل خانه.[[27]](#footnote-27)

## عبد بايد در مقام عبوديّت فقط خواست و اراده مولا را انجام دهد، و از خود اظهار نظر و سليقه نداشته باشد

عبادت بايد براى خدا باشد، امّا كيفيّت آن و شكل آن ديگر فرق ندارد. نماز بايد براى خدا باشد، چه در حال صحّت و استقامت و چه در حال مرض. انسان نبايد در حال مرض از خدا بخواهد كه به او قوّت و قدرت ببخشد تا نماز را به حال استقامت و صحّت بخواند، و در حال تيمّم نبايد از خدا بخواهد كه طهارت مائيّه و با آب را نصيب او كند. در حال صحّت، خدا طهارت با آب و نماز در حال استقامت را خواسته، و در حال مرض طهارت با تيمّم را اراده كرده است. در هر دو حال انسان نبايد فرقى بگذارد، عبد بايد در مقام عبوديّت فقط خواست و اراده مولا را انجام دهد، و از خود اظهار نظر و سليقه نداشته باشد؛ مثل كسى كه در حال سفر نماز را تمام مى‏خواند و مى‏گفت: «من نمى‏خواهم در سفر راحتى در عبادت را براى خود قرار دهم!» اين نماز باطل است؛ زيرا مولا در سفر نماز را شكسته و در حضر تمام خواسته است و فضولى در كار او برنمى‏دارد![[28]](#footnote-28)

## لزوم فعليّت و ظهور استعدادهاى انسان در دو جنبه جمال و جلال حق‏

تحقّق فعليّت و ظهور استعدادات نهفته در ضمير انسان قطعاً بايد در تجلّى هر دو جنبه جمال و جلال اسماء و صفات حضرت حق پيدا شود؛ و ظهور يك طرف از اين دو جنبه يا موجب رخوت و سبكى و عدم تحمّل آثار و شوائب عالم كثرات و ظرفيّت محدود و خامى خواهد شد، و يا باعث يأس و دلسردى و دل‏شكستگى و عدم رشد و شكوفايى استعدادات در جهات مختلفه نفس مى‏شود.[[29]](#footnote-29)

آن استادى كه براى شاگردش به مجرّد ابتلا به مرض و يا گرفتارى اجتماعى با توسّل و دعا و غيره درصدد رفع آن برمى‏آيد و او را از آن ابتلا خلاص مى‏كند، نمى‏داند كه چه ضرر و خسارتى را دارد بر او وارد مى‏كند و او را از رسيدن به چه نعمتى محروم مى‏نمايد، و توفيق استجلاب چه فيوضاتى را از او سلب مى‏كند.[[30]](#footnote-30)

اولياى خدا مشيّت الهى را همان‏طور كه هست اجرا مى‏كنند و از خود خواست و ميلى را به آن اضافه نمى‏كنند. عارف كامل كلّيه تدبير و اداره امور خود را دربست‏ و تماماً به اراده حق تفويض مى‏نمايد و در هر مسأله نظر و وجهه او به خواست و مشيّت حقّ است. براى گشايش امور و رفع معضلات و صحّت و عافيت دعا مى‏كند، امّا دعايى كه بر محور عافيت و صلاح پروردگار است، نه بر محور خواست و ميل نفسانى خودش. بين دعاى او و دعاى ما فرق است؛ براى ما در مرتبه نخست نيّت و خواست ما مطرح است، و در ضمن هم براى خالى نبودن عريضه تصنّعاً و مجازاً مى‏گوييم: هر چه خواست تو باشد! امّا براى عارف در مرتبه اوّل خواست و اراده حق مطرح است، و در ضمن نيّت و ميل به آن مطلب در راستاى مشيّت حقّ مطرح مى‏شود. و اين است فرق بين عارف كامل و ساير افراد از هر دسته و گروه و هر درجه از درجات كمال.[[31]](#footnote-31)

و محصّل مسأله اينكه: عارف كامل و ولىّ واصل هيچ هدف و انگيزه‏اى جز تطبيق امور خود و شاگرد بر اساس نزول اراده و مشيّت حضرت حق ندارد، و طابق النّعل بالنّعل عمل بر طبق همان سنّت جاريه الَهيّه را در حوادث ‏و جريانات عالم طبع و دنيا خواستار است؛ به نحوى كه اگر چنانچه به اين مرحله از قدرت و قوّت و اشراف و سيطره نرسيده بود و همچون يك فرد عادى كوچه و بازارى كه هيچ قدرتى و اراده‏اى بر تغيير مشيّت ظاهريّه پروردگار ندارد و صرفاً رفع حوائج و قضاى ضروريّات را در تهيّه و تنظيم علل و اسباب عادى و ظاهريّه آن جستجو مى‏كند، چطور عمل مى‏كرد، اكنون نيز به همان كيفيّت و همان طريقه عمل مى‏كند بدون ذرّه‏اى تمايل در تغيير و تبديل امور بر خلاف خواست و اراده حق.[[32]](#footnote-32)

[ادامه دارد]

1. اسرار ملکوت، ج 2، ص 153 ـ 154. [↑](#footnote-ref-1)
2. اسرار ملکوت، ج 2، ص 154. [↑](#footnote-ref-2)
3. اسرار ملکوت، ج 2، ص 155. [↑](#footnote-ref-3)
4. اسرار ملکوت، ج 2، ص 158. [↑](#footnote-ref-4)
5. اسرار ملکوت، ج 2، ص 158 ـ 159. [↑](#footnote-ref-5)
6. اسرار ملکوت، ج 2، ص 162. [↑](#footnote-ref-6)
7. اسرار ملکوت، ج 2، ص 163. [↑](#footnote-ref-7)
8. اسرار ملکوت، ج 2، ص 165. [↑](#footnote-ref-8)
9. اسرار ملکوت، ج 2، ص 166 ـ 167. [↑](#footnote-ref-9)
10. اسرار ملکوت، ج 2، ص 169 ـ 170. [↑](#footnote-ref-10)
11. اسرار ملکوت، ج 2، ص 174. [↑](#footnote-ref-11)
12. اسرار ملکوت، ج 2، ص 176. [↑](#footnote-ref-12)
13. اسرار ملکوت، ج 2، ص 201. [↑](#footnote-ref-13)
14. اسرار ملکوت، ج 2، ص 204. [↑](#footnote-ref-14)
15. اسرار ملکوت، ج 2، ص 229 ـ 230. [↑](#footnote-ref-15)
16. اسرار ملکوت، ج 2، ص 239. [↑](#footnote-ref-16)
17. اسرار ملکوت، ج 2، ص 253. [↑](#footnote-ref-17)
18. اسرار ملکوت، ج 2، ص 257. [↑](#footnote-ref-18)
19. اسرار ملکوت، ج 2، ص 266. [↑](#footnote-ref-19)
20. اسرار ملکوت، ج 2، ص 266 ـ 267. [↑](#footnote-ref-20)
21. اسرار ملکوت، ج 2، ص 269. [↑](#footnote-ref-21)
22. اسرار ملکوت، ج 2، ص 275. [↑](#footnote-ref-22)
23. اسرار ملکوت، ج 2، ص 280. [↑](#footnote-ref-23)
24. اسرار ملکوت، ج 2، ص 287 ـ 288. [↑](#footnote-ref-24)
25. اسرار ملکوت، ج 2، ص 289. [↑](#footnote-ref-25)
26. اسرار ملکوت، ج 2، ص 294. [↑](#footnote-ref-26)
27. اسرار ملکوت، ج 2، ص 295. [↑](#footnote-ref-27)
28. اسرار ملکوت، ج 2، ص 295 ـ 296. [↑](#footnote-ref-28)
29. اسرار ملکوت، ج 2، ص 300. [↑](#footnote-ref-29)
30. اسرار ملکوت، ج 2، ص 301. [↑](#footnote-ref-30)
31. اسرار ملکوت، ج 2، ص 305. [↑](#footnote-ref-31)
32. اسرار ملکوت، ج 2، ص 310. [↑](#footnote-ref-32)